

... جنگ جهانی اول پایان یافت اما صلح بجای آنکه برای ما آسایش و پیشرفت بیاورد تضمینات قانونی تازه و برقراری حکومت نظامی در پنجاب را همراه آورد. احساس تلخ توهین و تحقیر و خشمی آتشین روح مردم را بر کرد. در موقعی که مردانگی کشور ما سرکوب می‌گشت و استثمار مداوم و بیرحمانه فقر ما را عمیق‌تر می‌ساخت و نیروی حیاتی ما را نابود می‌کرد تمام گفتگوهای بی‌پایان برای انجام اصلاحات قانونی در هند و واگذاری خدمات و امور اداری به هندیان صورت شوخی و مسخرگی توهین آمیزی را بخود می‌گرفت. ما مانی متروک و بی‌پناه بودیم.

در عین حال این سؤال همواره در برابرمان مطرح می‌شد که چه می‌توانیم کرد؟ و چگونه می‌توان این وضع ناگوار را تغییر داد؟ گوئی ما در جنگ غولی عظیم و فوق‌العاده نیرومند گرفتار شده بودیم، که اعضای ما فوج شده بود و ذهن ما از کار افتاده بود.

... و در این موقع بود که گاندی ظهور کرد. او همچون جریانی از هوای آزاد و تازه بود که ما را بحال آورد و اجازه داد که نفسی عمیق بکشیم. او همچون شعاعی از نور بود که تاریکی را از هم می‌درید و پرده‌ها را از برابر دیدگان ما برمی‌داشت. همچون گردبانی بود که بسیاری چیزها را واژگون می‌ساخت اما بیش از همه اندام مردم را تکان داد.

او از طبقات بالا نیامده بود. بنظر می‌رسید که او از میان میلیونها مردم هند بیرون آمده‌است که بزبان آنها سخن می‌گوید و بطور مداوم توجه را بسوی ایشان و زندگی مهیب و وقت‌پارشان جلب می‌کند. او به ما گفت، شما که همه از حاصل استثمار دهقانان و کارگران زندگی میکند باری را که بر پشت ایشان فشار می‌آورد بردارید. سیستمی که این فقر و تیره روزی را تولید می‌کند نابود سازید.

در این موقع آزادی سیاسی شکلی تازه گرفت و حدودی تازه پیدا کرد. ما فقط قسمتی ناچیز از آنچه‌را او می‌گفت می‌پذیرفتیم و گاهی اوقات اصلا هیچ حرف او را نمی‌پذیرفتیم. اما این حرف‌های او همه جنبه ثانوی داشت. اساس تعلیماتش بیباکی و حقیقت و اقدام همراه با این خصوصیات بود که در عین حال همواره رفاه و آسایش توده‌ها را هم در نظر داشته باشد.

در کتابهای قدیمی ما گفته شده بود که بزرگترین موهبت برای يك فرد یا يك ملت «ابهیا» (ترسی و بیباکی) است. نه فقط باید جسارت و شهامت جسمی داشت بلکه باید ذهن از هرگونه ترس و بیم پاک باشد. جاناگا و یاجناوالکا در اوان تاریخ ما گفته بودند که وظیفه رهبران مردم آنست که ایشان را ترس و بیباکی بار آورند. اما در دوران تسلط حکومت بریتانیا مهمترین عامل و محرک در هند نیروی ترس بود. ترسی مسری و سرایت کننده و خفقان انگیز، ترس از سپاهیان، پلیس و پلیسهای مخفی که در همه جا پراکنده

مهاتما گاندی

بقلم

نهر و

بودند. ترس از طبقات محرومان رسمی، ترس از قوانین که برای سرکوبی و زندانی ساختن وضع شده بود، ترس از فساد و عامل مالک ترس از صراف وام‌دهنده، ترس از بیکاری و گرسنگی که همیشه در آستانه همازل چشم می‌خورد.

در مقابل این ترس همه‌جانبه بود که صدای آرام و مطمئن و محکم گاندی بلند شد که می‌گفت: ترس نداشته باش. آیا مطلبی همین ساده‌گی بود؟ البته نه. اما ترس خود اکتیو، مهیب و مخوف می‌سازد که بیش از خود واقفیت ترس آور هستند و واقفیت موقعی که به آرامی تجزیه و تحلیل شد و عواقب آن بارزهای خاطر قبول گردید بسیاری از طبقات مردم را از ترس و استیصال رها کرد.

بدینگونه، ناگهان بار سنگین و سیاه ترس از دوشهای مردم برداشته شد البته نه بکلی و کامل اما تا اندازه‌ای زیرا قوه حیرت‌انگیز از آنجا که ترس رفیق نزدیک و همراه دروغ است، بدنیالترسی حقیقت‌گوئی و راستی هم فرارسید. بدیهی است مردم هند یکباره راستگوتر و حقیقت‌جوتر از آنچه بودند نشدند و يك روزه تغییر کلی در طبیعت ایشان بوجود نیامد اما وقتی نیاز بدروغ و جعلیات و عملیات پنهانی و مخفی کمتر شد تغییرات وسیعی هم پیش آمد. این تغییرات بیشتر جنبه روانی و روحی داشت گوئی يك کارشناس روشهای روانکاوای اعصاب گذشته‌های بیمار را از هم شکافته و ریشه‌های عقده‌های روحی او را کشف کرده و آنها را در برابر دیدگانش قرار داده و بدینگونه باری سنگین را که بروح او فشار می‌آورد از میان برداشته‌است. همچنین عکس‌العمل روانی دیگری نیز برای ما پیش آمد و آن احساس شرم از تابعیت مستبد به يك حکومت خارجی بود که ما را دستخوش انحطاط

و تحقیر ساخته بود و طبعاً این میل در ما انگیزه می‌شد که دیگر به این تابعیت تن در ندهیم هر چند هم که عواقبی دشوار همراه داشته باشد. شاید ما حقیقت‌جوتر و راستگوتر از آنچه بودیم نشدیم اما همواره گاندی بصورت مظهری از حقیقت‌سازش ناپذیر در کنار ما بود تا ما را بالا بکشد و شرمزده بسوی حقیقت براند.

حقیقت چیست؟ من این مطلب را بطور مشخص وقاطع نمی‌دانم. و شاید حقیقت هم برای ما نسبی است و حقیقت مطلق در دسترس ما نیست. اشخاص مختلف ممکن است درباره حقیقت نظرهای متفاوت داشته باشند و هرکس تحت تاثیر نیرومند سابق و پرورش و انگیزه‌های خود حقیقت را بشکلی دیگر درك کند. در مورد گاندی نیز چنین بود. اما حقیقت لااقل برای هر فرد معنی و مفهومی روشن دارد و آن چیزی است که هر شخص احساس می‌کند و عقیده دارد که درست است.

اگر این توصیف را بپذیریم هیچ‌کس را نمی‌شناسیم که به اندازه گاندی به حقیقت پای بند باشد. برای يك سیاستمدار این خصالت خیلی خطرناک است زیرا هر چیز را که می‌اندیشد می‌گوید و حتی به عموم مردم اجازه می‌دهد که مراحل تغییر و تحول آنرا ببینند.

گاندی در میلیونها نفر مردم هندیه میزبانهای متفاوتی اثر گذاشت. بعضی‌ها بکلی طرح و شکل زندگی‌شان را تغییر دادند، بعضی‌ها فقط از برخی جهات تحت تاثیر واقع می‌شدند یا تأثیری که در ایشان بوجود می‌آمد بزودی از میان می‌رفت. اما هرگز این تأثیر یکسره و بکلی نابود نمی‌شد زیرا بعضی اثرات آن نمی‌توانست بکلی از میان برود و نابود شود.

گاندی که می‌دانست پایه‌ها و تکیه‌گاههای حکومت بریتانیا ترس، حیثیت و همکاری آزادی مردم و تغییر آزادی مردم و بعضی طبقات خاص است که متافشان با حکومت بریتانیا بستگی دارد این پایه‌ها را مورد حمله قرار داد. بنوصیه او از القاب و عناوینی که انگلستان داده بود صرفنظر می‌شد و هر چند که صاحبان این القاب به این دعوت گاندی به میزانی ناچیز پاسخ مثبت دادند اما احترام مردم برای این القاب انگلیسی از میان رفت و حتی این القاب خود نشان پستی و پندگی تلقی می‌شد.

ارزشها و معیارهای تازه بوجود آمد. شکوه و جلال دربار نایب‌السلطنه و امرای هند که معمولاً در مردم تأثیری فراوان می‌گذاشت یکباره صورتی فوق‌العاده مضحك و مبتذل بخود گرفت و حتی با توجه به فقر و تیره روزی مردم که آنها را احاطه کرده بود شرم‌آور می‌نمود. ثروتمندان دیگر در پی آن نبودند که ثروت خود را نمایش دهند و دست کم بسیاری از ایشان در ظاهر روشی خیلی ساده‌تر اتخاذ کردند و در لباس پوشیدن تقریباً با ساده‌ترین مردم تفاوتی نداشتند.

رهبران قدیمی‌تر حزب کنگره که با سنت‌های متفاوت و بی‌سروصداتری عادت کرده بودند این بقیه در صفحه ۵۴

گذرگاه عاقبت (بقیه)

دو هم از مرگ گریز نیست اما میان آنها فاصله بسیار است :
آن يك گليم خويش بدر ميبرد ز موج
وين سعی ميکنند که بگيرد غريق را
(سعدی)

تمام بقای جامعه در سیستمی نیست که در آن فرد برای زنده ماندن حاضر شود همه را یکسره قربانی کند و برای تحصیل سود دنیا را در لجه کثافت و ابخره مسموم دفن نماید - جامعه باقی میماند و بقای آن در سیستمی است که برای زنده ماندن دیگران فرد باید باطیب خاطر خود را فدا کند سرمایه‌داری فردپرور بحکم ضرورت در حال انحلال است و علائم زوال آن از همه جانب پیداست و بجای آن طبق ناموس طبیعت سیستمی جایگزین خواهد شد که فرد خود را ابدی نمی‌پندارد و خوشتن را در کنار جمع و با جمع حس میکند و جدا از آن چون ماهی در خشکی امید زیست نخواهد داشت - چنین سیستمی اگر مایه‌ای از سوسیالیسم داشته باشد بتحقیق به‌صلاح و سعادت انسانی خواهد بود و دنباله روی کورکورانه از ابر قدرتهای متظاهر به سوسیالیزم نخواهد کرد - مفهوم زندگی در چنین سیستمی بقول رژه - گارودی (اندیشمند عالیقدر فرانسوی که دو سال پیش بعثت آزادبخواهی و اعتراض به‌فاجعه چکسواکی از حزب کمونیست فرانسه اخراج شد) این است - « ... زندگی يك تلاش است - آگاهی به این واقعیت است که انسان جزئی از کل یا جمع است - جمع انسانهایی که مدام در مبارزه‌اند - مبارزه با اشیاء و طبیعت مبارزه با خود (این مبارزه بسیار عظیم و برای رهائی از چنگ غرائز حیوانی است - م) ورود درین جمع مبارز ضروری است اما پیامبران دروغین و مبشران سعادت موهوم راه گریز می‌آموزند که دنیا بیمار است بنا برین خود را بداخل نبرد کشاندن دیوانگی است - زندگی زیبایی خود را در کنار همین سیلاب گل‌آلود بناکن ولی بدرون آن گام نگذار - تو هر چند عاقل تر باشی بیهان میزان بزرگتری - همه چیز را بجوش ، همه چیز را آزمون کن ، اما بهیچ چیز دل میند بدن سان دون ثوان دانش و معرفت خواهی شد ... »

تهائی و از جمع بریدن و خود در امان زیستن و دیگران را در لجه آتش مشتعل دیدن رمز حیات نیست و نمیشود از گذرگاه عاقبت سلامت گذشت این گذرگاه بقدری تنگ و تنگتر میشود که انسان میان دیوارهای آن چون دانه میان سنگهای آسیا خورده و نابود میشود - آنها که از گذرگاه عاقبت حافظ « گریزگاه » می‌سازند و خیال میکنند کناره رفتن‌تر است همان پیامبران دروغین جهان سرمایه‌داری هستند - حافظ بزرگترین مبارز عصر خود بوده است و عظیمترین مبارزه را با غرائز حیوانی خود نموده و از آن نبرد فاتح و سرفراز بیرون آمده است - این نبرد به مراتب سهمگین تر از نبرد با طبیعت و یا با درندگان انسان صورت است - حاصل این نبرد جزییده روی است و جزییده رفتن بحقیقت فارغ از بار سنگین مال و متال بودن و دور از انگیزه جاه و مقام زیستن و علیه زندگی میمیونی بر خاستن و در نتیجه انسان شدن است - و بعکس ملاحظیدن آدم‌شدن بسیار مشکل است - امیدوارم حافظ را در این زمینه شناساندن مایه تعجب حافظ‌مداران نکرده و نوپردازان گرامی هم از اینکه حافظ کناره رو را در صف اول رزمندگان عصر خود مشاهده مینمایند ناراحت نشوند و اطمینان داشته باشند اگر ایشان هم برصالت خود واقف شوند و قدم در صف مبارزان گذارند و حداقل از خود شروع کنند واز مبارزه نهراسند حافظ مبارز جای ایشان را تنگ نخواهد کرد -

در آخر دلم میخواهد دوست عزیز ناشناسم برین نکته واقف شود که مرگ تنها خطر بزرگ زندگی نیست که انسان از آن به گذرگاه عاقبت پناه برد و نانی به فرخ روز خورده - در زندگی خطرهای عظیمتری است که اگر فرا رسد انسان هر لحظه صدمه می‌پذیرد و زنده میشود و پناهگاهی هم در پیش نیست که انسان بآن پناه برد - مفهوم این معنی را مرحوم تقی پینش در دو بیت بسیار زیبا آورده است :

دست خود را ز در ناکس و کس کوتاه کن

آخر این دست بلند تو هسرها دارد

خطر مرگ نسه چیزی است کز آن ترسد مرد

زندگانی بتر از مرگ خطر ها دارد

نقل «کامل» برای تمام مطبوعات آزاد و مثله کردن و تحریف جملات ممنوع است.

مهاتما گاندی (بقیه)

روش‌های تازه را به آسانی نمی‌پذیرفتند و از بالا آمدن توده‌های مردم دچار آشفتگی می‌گشتند . معذا امواج احساسات مردم بقدری نیرومند بود و چنان سراسر کشور را می‌پوشاند که خواه ناخواه در آنها هم اثری می‌گذاشت . چندان معدود از این رهبران از کنگره کناره گرفتند که از جمله آنها آقای محمدعلی جیناه بود . جدا شدن او از کنگره بهیچوجه بخاطر اختلاف نظر درباره مسئله هندو و مسلمان نبود بلکه بخاطر آن بود که نمی‌توانست خود را با ایدئولوژی مترقیانه‌تری که اتخاذ شده بود تطبیق دهد و حتی بیش از آن به این عات بود که توده‌های مردم ژنده‌پوشی را که به زبان هندوستانی حرف می‌زدند (بجای زبان انگلیسی - مترجم) و صفوف کنگره را پر می‌کردند دوست نمی‌داشت . نظر او درباره سیاست نوع عالیتر آن بود که معمولا در مجالس قانونگذاری و اطقهای کمیته و کنفرانس مطرح می‌شود . نتیجه آن شد که تا چند سالی بکلی از صحنه هند بیرون رفت و حتی تصمیم گرفت که بکلی از هند خارج شود به این منظور در انگلستان مستقر گشت و چند سال هم در آنجا زندگی کرد . از کتاب «کشف هند» بقلم نهر و - ترجمه : محمود تقضلی

صندل کاسپین



برای آقایان و جوانان

قیمت ۲۲۰-۲۵۰-۲۸۰ ریال

در تمام فروشگاههای کفش پی

کفش پی

در خدمت ملت ایران

